

ریشه فراملی چند قانون اساسی^۱

ریموند گوآ^۲

ترجمه؛ بیژن عباسی^۳

حقوق عمومی به قانون اساسی به عنوان یک وجود حاکم^۴ [(برتر)] می‌نگرد، حقوق اساسی آن را به منزله نماد حاکمیت ملی (داخلی) انگاشته و حقوق بین‌الملل از آن بعنوان حاکمیت بین‌المللی (خارجی) یاد می‌کند. بنابراین حقوق بین‌الملل، صلاحیت تصویب قانون اساسی را انحصاراً جزء صلاحیت‌های ملی دانسته و از آن در برابر مداخلات دیگر دولتها یا سازمانهای بین‌المللی، پشتیبانی می‌کند (بند هفت ماده دو منشور ملل متحد). اما قوانین اساسی می‌توانند رعایت برخی هنجارها و قواعد بین‌المللی را بپذیرند و حقوق بین‌الملل آنها را پیش‌بینی کند. با وجود اینکه حقوق عمومی، قوه مؤسس را به دولت حاکم وا می‌گذارد، حقوق بین‌الملل، میان قوانین اساسی اعطا شده توسط پادشاه و قوانین اساسی مصوب مردم یا نمایندگانشان، تمایز قائل می‌شود. همچنین

۱. نوشته حاضر ترجمه مقاله ذیل است:

GOY, Raymond ; « Sur l'origine extranationale de certaines constitutions », in *Mélanges de droit constitutionnel offert à Patrice GELARD*, Paris, Montchrestien, 1999, p. 37-43.

2. Raymond GOY

۳. ریموند گوآ استاد حقوق عمومی دانشگاه روان Rouen فرانسه می باشد.

۴. دانشجوی دکتری حقوق عمومی

حقوق بین‌الملل از قوانین اساسی اعطایی توسط یک یا چند دولت یا حتی یک سازمان بین‌المللی به یک دولت جدید و قوانین اساسی منتج از توافق چندین دولت جهت اتحاد خبرمی‌دهد.

در این جستار کوتاه، ما فقط به گونه‌شناسی چند مداخله مهم خارجی در زمینه قانون اساسی می‌پردازیم.

نخست، باید گفت این مداخلات باید برابر و مطابق با حقوق بین‌الملل بوده و آزادی دولت ذینفع را نیز محترم بشمارد.

اعطای قانون اساسی (L'octroi) به یک دولت و یا واگذاری آن به یک دولت جدید، به آنها یک آزادی عمل وسیع در خصوص جانشینی دولتها خواهد داد. در پیمان یا معاهده (le pacte) نیز باید رضایت همه دولتها یا طرفین در این باره فراهم گردد.

بعلاوه، مداخلات خارجی، گاه منجر به تصویب یک قانون اساسی شده یا دست کم فرایند و مراحل تصویب آن یا لزوماً مفاد آنرا تعیین می‌کنند و گاهی ترسیم‌کننده اصول کلی همانند مردم‌سالاری، حقوق بشر یا تعهدات بین‌المللی هستند مانند اصل بیطرفی پیش‌بینی شده توسط یادداشت سیاسی اتریش و دول متفق^۶ (le mémorandum austro soviétique) مصوب ۱۵ آوریل ۱۹۵۵ که در متن بازنگری قانون اساسی مصوب ۲۵ اکتبر ۱۹۵۵ اتریش گنجانده شد یا حق دخالت آمریکا پیش‌بینی شده در تصمیم سال ۱۸۹۸ کنگره آمریکا که موجب اصلاح سال ۱۹۰۱ قانون اساسی کوبا مصوب ۲۱ فوریه ۱۹۰۱ گردید.^۷ بنابراین حقوق اساسی بدین ترتیب، مبادرت به پذیرش هنجارهای بین‌المللی می‌نماید.

در نهایت، مداخلات بیگانه می‌تواند به دنبال تصویب یک قانون اساسی باشد مانند معاهده لندن مصوب ۱۸۳۹ به دنبال تصویب قانون اساسی

۵. گفتنی است به موجب این معاهده، اتریش پس از ده سال اشغال به عنوان دولت بیطرف شناخته شد (ب.ع).

6. Ch. ROUSSEAU, Droit international public, t.2, § 149; L. CAVARE, Droit international public, 3^{éd.}, t.1, P.465; GUGGENHEIM, Droit international public, t.1^{er}, P.274

7. Ch. ROUSSEAU, t.4, §67, P.83

بلژیک در سال ۱۸۳۱ یا معاهده سال ۱۹۵۰ پس از تصویب قانون اساسی سار (Sarre) در سال ۱۹۴۷ که در این مقال بدان نمی‌پردازیم. اسناد بین‌المللی را می‌بینیم که بانی تصویب یک قانون اساسی نیستند بلکه قوانین اساسی آینده را مقید و آزادی عمل آنها را محدود می‌کنند مانند منشور ملل متحد یا اساسنامه شورای اروپا و یا همچنین معاهده امریکای مرکزی مصوب ۷ ژانویه ۱۹۲۳ درباره انتخاب مجدد روسای کشور به نام دکترین توبار (Tobar). این اسناد سبب بروز مسایل مختلفی می‌شوند.^۸ همچنین یک پیمان اتحاد یا اعطاء می‌تواند منشاء بروز یک قانون اساسی باشد که به شرح آن می‌پردازیم:

۱- پیمان یا موافقت نامه^۹

گاهی یک پیمان اتحاد ماهیتاً بین‌المللی، می‌تواند نسبت به یک دولت یا حتی صرفاً یک سرزمین (un simple territoire) به منزله قانون اساسی آنها باشد.

الف- انعقاد یک پیمان اتحاد میان چند دولت. ابتدا به ساکن، می‌تواند امکانپذیر باشد. ۱- یک پیمان اتحاد میان چند دولت، گاهی نه تنها می‌تواند مؤسس یک دولت باشد بلکه موجب تصویب قانون اساسی آن دولت نیز گردد. قطعاً یک کنفدراسیون به دنبال یک معاهده «نوعاً کنفدرال» (شارل روسو) تشکیل شده است، در حالی که این قانون اساسی است که یک دولت فدرال را ایجاد می‌کند. در این باره می‌توانیم به نمونه دول سوئیس، هلند، آمریکا، و آلمان بنگریم.^{۱۰}

با این وجود، معاهده تشکیل دهنده یک کنفدراسیون می‌تواند دارای جنبه‌هایی از قانون اساسی باشد. در سوئیس، پیمان فدرال ۷ اوت ۱۸۱۵ که بیشتر شبیه یک قرار داد است تا قانون اساسی، پایه گذار کنفدراسیون

8. L. DELBEQ, Principes généraux du droit international public, P. 182

9. Le pacte

10. Ch. ROUSSEAU, t.2, §70 - 85, P. 143 - 200

سویس شد. در آلمان، قرارداد وین مصوب ۹ ژوئن ۱۸۱۵ یک کنفدراسیون ژرمنی را پیش‌بینی می‌کند و مبین یک قانون بنیادی (la loi fondamentale) است (ماده ۱۰) و دولتهای عضوکنفدراسیون دارای یک مجلس خواهند بود (ماده ۱۳) همچنین به نظر ژولین لافریر (julien Laferrière)، این کنفدراسیون، به منزله یک رژیم مبتنی بر قانون اساسی «un régime constitutionnel» است.^{۱۱} قانون اساسی مصوب ۱۶ آوریل ۱۸۶۷ کنفدراسیون آلمان شمالی را (تا حدی مانند قبل فدرال) پی ریزی کرد.

یک معاهده می‌تواند یک قانون اساسی فدرال را بنا نهد. مانند یک تفاهم ناشی از قرارداد که منجر به تصویب قانون اساسی آلمان در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ گردید. معاهده ۳۰ نوامبر ۱۹۲۲ میان روسیه، اکراین، روسیه سفید و قفقاز جنوبی [شامل گرجستان، ارمنستان و آذربایجان] موجبات تصویب قانون اساسی شوروی را در تاریخ ۶ ژوئیه ۱۹۲۳ و ۳۰ ژانویه ۱۹۲۴ فراهم کرد.^{۱۲}

توافق ۲۳ آوریل ۱۹۶۴ میان زنگباز و تانگانیکا موجب تصویب قانون اساسی تانزانیا گردید. با این وجود، در آلمان، معاهده ۳۱ اوت ۱۹۹۰ وحدت دو آلمان را در چارچوب قانون اساسی بن، بدون توسل به قانون اساسی نوین و صرفاً به وسیله ماده ۱۳۶ این قانون تحقق بخشید.^{۱۳} یک معاهده اتحاد، حتی می‌تواند منجر به تصویب قانون اساسی یک دولت بسیط و یکپارچه (une constitution unitaire) گردد. در یمن دو موافقت نامه ۳۰ نوامبر ۱۹۸۹ عدن و ۲۲ آوریل ۱۹۹۰ صنعاء، اتحاد کشور یمن، تدوین امضا و تصویب نهایی قانون اساسی ۲۲ مه ۱۹۹۰ را توسط پارلمان این کشور عملی ساخت.^{۱۴}

۲- یک توافق نامه، همچنین می‌تواند به بخشی از سرزمین یک دولت، قانون اساسی اعطا کند. موافقت نامه دیتون ([Accord de Dayton])

11. J. LAFFRRIERE, Droit constitutionnel, 2e éd., P. 275

12. R. PINTO, Droit constitutionnel, P.197

13. NGUYEN QUOC DINH et al ., 6^e ed ., §345

14. GOY, AFDI , 1990, P. 260

مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۹۶ (ضمیمه چهار موافقت نامه) میان یوگسلاوی، کرواسی و بوسنی، تحت حمایت بین‌المللی، سبب استقلال و وضع قانون اساسی دولت بوسنی و هرزگوین گردید.^{۱۵}

ب- یک پیمان میان یک دولت و یک ماهیت بدون حاکمیت

این مساله حتی می‌تواند برای شناسایی این ماهیت و سازماندهی یک خود مختاری نقش ایفا کند. یا درباره یک سرزمین اشغال شده نیز اتفاق بیفتد. به عنوان نمونه در سار، پس از سال ۱۹۴۵، اشغال آن توسط فرانسه و پشتیبانی انگلیس و آمریکا منجر به خود مختاری این منطقه شد. قانون اساسی مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۴۷ صلاحیت‌های فرانسه را بر این سرزمین حفظ کرده، سپس معاهده ۹ ژانویه ۱۹۴۸ و ۳ مارس ۱۹۵۰ صلاحیت اهالی سار را به رسمیت شناخت.^{۱۶}

درباره فلسطین، توافق نامه ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۵ میان اسرائیل و سازمان مردم فلسطین (l'organisation du peuple Palestinien)، این ماهیت را به رسمیت شناخت و برای فلسطین یک قانون اساسی مردمسالار پیش‌بینی کرد. این متن توسط شورای فلسطین (le Conseil Palestinien) تصویب و به تأیید عرفات رسید.^{۱۷}

استعمارزدایی، موضوع دیگر این بند است. معاهده میان فرانسه و کامبوج مصوب ۸ نوامبر ۱۹۴۹، توافق نامه‌های میان فرانسه و الجزایر معروف به (Evian) مصوب ۱۸ مارس ۱۹۶۲، سازماندهی موقت قوای عمومی و حتی وضعیت آینده این سرزمین را پیش‌بینی می‌کنند. اما باید گفت چنین قراردادهایی، نابرابر (Inégal) بوده و تداعی‌کننده واگذاری قانون اساسی به صورت یکجانبه است.

15. NGUYEN QUOC DINH et al ., 6^e ed. , §207, SOREL, Annuaire français de droit international, N.1 /1995, P. 261

16. ROUSSEAU, t. 2, § 215, P. 418 ; - CAVARE, t. 1, P.447

17. BOUCKEL, AFDI, 1995, P.43

۲- اعطای قانون اساسی^{۱۸}

اعطاء، بر عکس، از اراده یک ثالث که دارنده برخی اختیارات حقوقی و یا حتی مادی است، مانند یک یا چند دولت یا سازمان بین‌المللی ناشی شده، متوجه یک دولت یا سرزمین دیگر می‌گردد.

الف- اعطای قانون اساسی به یک دولت حاکم می‌تواند دارای یکی از این سه منشاء زیر باشد:

۱- اعطای قانون اساسی توسط یک دولت به صورت یکجانبه، می‌تواند به دوگونه صورت پذیرد. یا تحمیلی است مانند سوئیس که عهد نامه وساطت (L'Acte de Médiation) سال ۱۸۰۸، توسط ناپلئون بر این دولت تحمیل شد. بر آلبانی اشغال شده در سال ۱۹۳۹ در آوریل همین سال، مجلس موسسان توسط دولت اشغالگر، سپس معاهده ژوئن و بدنبال آن منشور اساسی (une charte constitutionnelle) اعطایی توسط پادشاه ایتالیا در ۴ ژوئن ۱۹۳۹ تحمیل گردید.^{۱۹}

اما اعطای قانون اساسی که به میل یا با اکراه توسط دولت پیشین^{۲۰} صورت می‌گیرد، نه تنها می‌تواند سبب استقلال دولت جدید گردد بلکه می‌تواند آنرا صاحب قانون اساسی نماید. بریتانیا با تصویب قانون استقلال برای هر مستعمره، اختیاراتی موقت نیز برای هر یک از آنها قائل می‌شد مانند قانون فلسطین مصوب ۱۹۴۸ (le Palestine Acte)^{۲۱}.

این کشور همچنین برای برخی از مستعمراتش، قانون اساسی تصویب کرد مانند قانون اساسی قبرس مصوب ۱۹۶۰ و قانون اساسی کنیا مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۳^{۲۲}. اما در این مورد، این، دولت حاکم است که اقتدار قانون اساسی را بر عهده خواهد گرفت.

18. Octroi

19. ROUSSEAU, t.2, §58 P.110

20. L'Etat prédécesseur

21. ROSSEAU, t.3, §345, P.478

22. ROSSEAU, t.2, §113, P.262

همچنین، هند، جمهوریت را در این کشور تصویب و ملکه انگلیس را فقط به عنوان رئیس کشورهای هم سود (le Commonwealth)، در برابر کنفرانس نخست وزیران این کشورها در سال ۱۹۴۹ به رسمیت شناخت.^{۲۳}

۲- اعطای قانون اساسی همچنین می‌تواند ناشی از توافق میان دولت‌های ثالث باشد.

نخست، این موضوع می‌تواند از توافق میان کشورهای اشغالگر ناشی گردد. متفقین اشغالگر آلمان، در اعلامیه برلین مصوب ۵ ژوئن ۱۹۴۵، خود را به عنوان مرجع ما فوق «L'autorité suprême» شناخته؛ سپس به وسیله توافق نامه لندن مورخ ۴ ژوئن ۱۹۴۷، موجبات تدوین قانون بنیادین مصوب ۲۳ مه ۱۹۴۹ را فراهم آوردند.^{۲۴}

گاه این قضیه، به ویژه می‌تواند ناشی از موافقت میان دولت‌های ثالث ذینفع باشد. معاهدات امضا شده در زوریخ مصوب ۱۹ فوریه ۱۹۵۹ میان یونان و ترکیه، تهیه شده توسط انگلیس، حاکی از توافق آنها درباره «ساختار زیر بنائی جمهوری قبرس» بود. جمهوری قبرس نیز این اختیارات مذکور در قانون اساسی را گسترش داد و تغییر و بازنگری آنها را ممنوع اعلام کرد.^{۲۵} استقلال این کشور در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۶۰ اعلام و مورد تضمین و حمایت قرار گرفت^{۲۶}، قانون اساسی آن نیز در همین تاریخ تصویب شد.

در نهایت، اعطای قانون اساسی می‌تواند ناشی از یک توافق میان دو کشور به صورت یک معاهده انفصال باشد. برابر معاهده فردریکشام «le Traité de Fredrikshamn» مصوب ۱۷ سپتامبر ۱۸۰۹ میان سوئد و روسیه، فنلاند به روسیه واگذار شد و قبلاً تزار طبق عهد نامه بورگو (L'Acte deBorgo) مصوب ۲۷ مارس ۱۸۰۹ [به عنوان قانون اساسی

23. ROUSSEAU, t.2, §108, P.253

24. ROUSSEAU, t.2, §58, P.195 ; CAVARE, t.1, P.428

۲۵. شایان گفتن است که بازنگری در قانون اساسی این کشور منوط به رضایت کشورهای انگلیس، ترکیه و یونان است (ب.ع).

26. Rousseau , t.2, §243, P. 447 ; CAVARE, t.1, P.537

نشریه حقوق اساسی ، سال اول - شماره اول - پانیز ۱۳۸۲ (۲۳۲)

فنلاند]، تضمینات لازم را به مردم فنلاند داده بود و در ضمن می‌بایستی در این زمینه، قانون اساسی سوئد مصوب ۱۷۷۲ نیز رعایت می‌گردید.^{۲۷}

۳- اعطای قانون اساسی می‌تواند ناشی از یک سازمان بین‌المللی و بویژه سازمان ملل متحد باشد.

این سازمان همچنین می‌تواند برای یک دولت جدید قانون اساسی تعیین کند. مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۵۰ فدراسیون ایتویی واریتره را تحت حاکمیت پادشاه ایتویی تجویز و عهدنامه فدرال (L'Acte Fédéral) را تصویب کرد که متعاقباً مورد تصویب مجلس اریتره (۱۹۵۱) و مورد تأیید نهایی پادشاه (Négus) ایتویی در سال ۱۹۵۲ قرار گرفت. این مجمع همچنین در همان روز یک قانون اساسی برای اریتره^{۲۸} پیش بینی کرد که توسط مردم این کشور در ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۲ به تصویب رسید.^{۲۹} این سازمان همچنین می‌تواند به یک کشور جدید جهت تصویب قانون اساسی آن کمک کند. در نامیبیا نه تنها سازمان ملل طرح استقلال آنرا ریخت بلکه از سال ۱۹۸۲ با معرفی «اصول مربوط به مجلس مؤسسان و قانون اساسی یک نامیبیایی مستقل» قانون اساسی این کشور را تهیه کرد. بنابراین یک مجلس مؤسسان، قانون اساسی این کشور را در ۹ فوریه ۱۹۹۰ تدوین و تصویب نمود. استقلال و قانون اساسی نامیبیا در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۰ اعلام و لازم الاجرا گردیدند.^{۳۰}

27. ROUSSEAU, t.2, §61, P.217

۲۸. اریتره در سال ۱۸۹۰ به استعمار ایتالیا درآمد، در سال ۱۹۴۰ مورد اشغال انگیزی ها قرار گرفت و توسط این کشور اداره گردید و پس از تشکیل فدراسیون با ایتویی در سال ۱۹۵۲ در نهایت در سال ۱۹۹۳ به دنبال یک همه پرسی، استقلال خود را به دست آورد (ب . ع).

29. GOY, AFDI, 1993, P.338 - 340

30. GOY, AFDI, P.392 - 397

ب- اعطای قانون اساسی به یک ماهیت بدون حاکمیت^{۳۱}

به نظر ژلینک (Jellinek) و کاره دومالبرگ (carre de malberg)^{۳۲}، در این موارد به بخشی از سرزمین یک دولت، صرفاً یک خود مختاری یا خود گردانی (self gouvernement) داده می‌شود.

۱- این اعطا، بویژه از اراده یک دولت به سود سرزمین وابسته به آن، ناشی می‌گردد.

ابتدائاً این دولت، برخوردار از دولتهای وابسته می‌شود. همچنین، اگر دولت مورد حمایت، خود مختاری مطابق با قانون اساسی خود را حفظ کند، اغلب به اصلاحات در خواستی دولت حامی تن می‌دهد. اعلامیه مشترک فرانسه و مراکش موسوم به سل سن کلود (la Celle- saint - cloud) مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۵ اصلاحاتی در پادشاهی مشروطه مراکش به منظور استقلال، پیش بینی کرد.^{۳۳}

اما درباره اعضای کشورهای هم سود باید گفت، دیر زمانی است که این کشورها بنا بر قوانین مصوب پارلمان لندن (L'Acte du Parlement de Londres) به قانون اساسی دست یافته‌اند. کانادا در مارس ۱۸۶۷ و ۲۰ دسامبر ۱۹۴۹، استرالیا مصوب ۹ ژوئیه ۱۹۰۰، زلاندنو مصوب ۹ سپتامبر ۱۹۰۹، آفریقای جنوبی مصوب ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۹ اما قانون اساسی سرزمین نو^{۳۴} (la Terre- Neuve)، به ابتکار خود این منطقه به وسیله قانون نیوفوندلند (Newfoundland) مصوب ۱۹۳۳، معلق گردید.^{۳۵}

این دولتها، در تاریخهای یاد شده، قانون اساسی شان را نیز به کشورشان باز گردانده اند (Rapatriement de leur constitution). بعلاوه، رژیم سیاسی هند نیز بر طبق قوانین مصوب پارلمان انگلیس در تاریخهای ۱۹۱۵ و ۲۳ دسامبر ۱۹۱۹ و ۴ اوت ۱۹۳۵ تعیین گردید.^{۳۶}

31. Une entité non souveraine

32. ROUSSEAU, t. 2, §61, P.119

33. COLLARD, Actualité internationale et diplomatique, t. 2, p. 6

۳۴. جزیره ای در شرق کانادا که در سال ۱۹۴۹ به عنوان دهمین ایالت کانادا شناخته شد (ب.ع).

35. ROUSSEAU, t.2, §91 – 114, P.214 – 264

36. ROUSSEAU, t.2, §104, P.244

نشریه حقوق اساسی ، سال اول - شماره اول - پائیز ۱۳۸۲ (۲۳۴)

اعطاء، همچنین می‌تواند در تضمین یک خود مختاری وسیع برای یک سرزمین وابسته نقش ایفاء کند بدون اینکه بتوان در این خصوص، از آن به عنوان قانون اساسی جدید یک دولت نام برد. این مساله می‌تواند در رهایی از قیومیت یک سرزمین نیز اتفاق بیفتد.

در اروپا، قانون اساسی ایسلند^{۳۷} توسط پادشاه دانمارک در تاریخ ۵ ژانویه ۱۸۷۴ اعطاء گردید. و پس از قانون مصوب ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ دانمارک بود که قانون اساسی مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۰ ایسلند بوسیله مجلس ایسلند (Alting) به تصویب رسید.^{۳۸}

در قاره آمریکا، قوانین ایالات متحده به قانون اساسی پورتوریکو بویژه در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۱۷ تحقق بخشیدند. سپس قانون فدرال مصوب ۱۹۵۰ به پورتوریکو تدوین یک قانون اساسی را که در نهایت به تصویب کنگره آمریکا برسد، اجازه داد که آن، همان قانون اساسی مصوب ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۲ است.^{۳۹}

اعطای قانون اساسی همچنین می‌تواند سبب ترمیم انفصال یک سرزمین گردد و این بار از اراده دولت منتقل الیه (le cessionnaire) ناشی می‌شود. سرزمین های هنگ‌کنگ و ماکائوی بازگشته به دامان چین، در اجرای معاهدات میان انگلیس، پرتغال و چین، موفق به کسب یک قانون بنیادی مصوب ۳۱ مارس ۱۹۹۳ مجلس خلق چین شدند و پس از رفراندوم محلی به شکل یک «منطقه ویژه اداری» (la Région administrative spéciale) با یک « خود مختاری وسیع» در آمدند.^{۴۰}

۲- اعطای قانون اساسی همچنین می‌تواند ناشی از توافق میان دولتها و ابتدائاً ناشی از توافق میان دولتهای ثالث درباره یک رژیم بین المللی سازی (un régime d'internationalisation) باشد.

۳۷. ایسلند در سال ۱۹۰۳ خود مختار گردید، با قانون سال ۱۹۱۸ به عنوان یک کشور مستقل (اما با حفظ ریاست کشوری پادشاه دانمارک) شناخته شد و در سال ۱۹۴۴ از دانمارک جدا و در این کشور، جمهوری اعلام گردید (ب.ع).

38. ROSSEAU, t.2, §64, P.130

39. ROUSSEAU, t. 4, §67, P.82, R. PINTO, Droit constitutionnel, P.135

40. GOY, AFDI, 1997, P.277

شهر طنجه^{۴۱} (Tanger) توسط یک موافقت‌نامه سه جانبه مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۲۳ تبدیل به یک شهر بین‌المللی شد، سپس دامنه این توافق‌نامه با ایجاد یک مدیریت بین‌المللی گسترش یافت و دیوان مشترک [تأسیسی] (le Tribunal mixte) این شهر می‌توانست قوانین محلی را به علت مغایرت با قانون اساسی ملغی نماید^{۴۲}.

اما، وضعیت برخی سرزمین‌ها، ناشی از معاهدات صلح و به ویژه معاهده ورسای بوده است. در سار^{۴۳}، مواد ۴۵ تا ۵۰ بخصوص ضمیمه (۱۶-۴۰ §) حکومت این سرزمین را تعیین و امر قانونگذاری و قوه مجریه را به یک کمیسیون تعیین شده توسط شورای جامعه ملل محول می‌کنند (مواد ۱۹ تا ۲۲)^{۴۴}. در دانتزیگ (Dantzig) مواد ۱۰۰ تا ۱۰۸ [معاهده ورسای] و معاهدات مختلف دیگر، وضعیت یک شهر آزاد و سرزمین بین‌المللی را به آن اعطا کرد و یک قانون اساسی که این سرزمین را با جامعه ملل مرتبط می‌کرد، بر قرار گردید (بنگرید به بند ۳ بعدی)^{۴۵}.

شهر ممل (Memel) به موجب ماده ۹۹ [معاهده ورسای] به قوای متفق سپرده شد سپس یک کنوانسیون چهارجانبه با حضور لیتوانی در تاریخ ۸ مه ۱۹۲۴ در پاریس امضا گردید که خود مختاری آنرا تحت حمایت جامعه ملل و دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی اعلام کرد و زیر نظر لیتوانی قرار گرفت. در این خصوص یک اختلاف میان مجلس (la Diète) و قوه مجریه

۴۱. بندری در شمال مراکش و در دهانه تنگه جبل الطارق که از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۶ (جز هنگام اشغال آن توسط اسپانیا در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵) شهری بین‌المللی شناخته شد (ب.ع).

42. ROUSSEAU, t.2, §228 – 238, P.431 – 440, CAVARE, t.1, P.445

۴۳. یکی از ایالات کنونی آلمان که به موجب معاهده ورسای سال ۱۹۱۹ از آلمان جدا و به مدت پانزده سال اداره آن به جامعه ملل سپرده شد و در سال ۱۹۴۵ به دنبال یک پله بیسیت به آلمان ملحق گردید. در سال ۱۹۴۷ خودمختار ولی از لحاظ اقتصادی زیر نظر فرانسه قرار گرفت اما پس از همه پرسی ۱۹۵۵، در تاریخ ۱۹۵۷ دوباره به آلمان ملحق شد (ب.ع).

44. ROUSSEAU, t.2, §212, P.415

45. ROUSSEAU, §222, P.424

نشریه حقوق اساسی ، سال اول - شماره اول - پانیز ۱۳۸۲ (۲۳۶)

درباره امر مطابقت با قانون اساسی به وسیله رأی مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۳ دیوان دایمی دادگستری بین المللی حل و فصل شد.^{۴۶}

معاهده صلح پاریس مصوب ۱۰ فوریه ۱۹۴۷ با ایتالیا (ماده ۲۲ و به ویژه ضمیمه ۶ آن)، ترسیت (Triest)^{۴۷} را شهر آزاد، بین المللی و زیر نظر شورای امنیت اعلام کرد و یک قانون اساسی مردمسالار پیش بینی نمود که هرگز تصویب نگردید.^{۴۸}

همچنین، یک توافق نامه می تواند دولتهای ذینفع (واگذار کننده و منتقل کننده یک سرزمین) را دور هم جمع کند. هنگ کنگ و ماکائو موضوع اعلامیه مشترک انگلیس و چین در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۴۸ و پرتغال و چین در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۹۷ بود و بازگشت رژیم منطقه ویژه اداری با یک خودمختاری وسیع و همچنین تحقق قانون بنیادی چین را پیش بینی کرد.^{۴۹}

۳- اعطای قانون اساسی حتی می تواند از یک سازمان بین المللی ناشی گردد. قانون اساسی شهر آزاد دانتزیگ^{۵۰} در اثر توافق با کمیساریای عالی جامعه ملل^{۵۱} تدوین گردید، توسط جامعه ملل تصویب و در سال ۱۹۲۲ رسماً اعلام گردید. بنابراین، قانون اساسی یاد شده نمی تواند توسط حقوق داخلی این شهر مورد بازنگری و تغییر قرار گیرد. این قانون تحت حمایت جامعه ملل قرار گرفته بود. (ماده ۱۰۳ معاهده ورسای). اجرا و تفسیر آن می تواند مورد نقد جامعه ملل و با نظر مشورتی دیوان دایمی دادگستری بین المللی، مورد بررسی قرار گیرد.

46. ROSSEAU, t.2, §240, P.441

۴۷. یکی از بنادر ایتالیا در دریای آدریاتیک که در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ به این کشور واگذار گردید ولی در سال ۱۹۴۵ توسط یوگسلاوی اشغال شده بود (ب.ع).

48. ROUSSEAU, t.2, §241, P.444

49. GOY, AFDI, 1997, P.271

۵۰. دانتزیگ یکی از بنادر کنونی لهستان، در سال ۱۷۹۳ ضمیمه پروس، از سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۵ زیر نظر دولت فرانسه و از سال ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۹ شهرهای پروس غربی بود. در سال ۱۹۱۹ به عنوان شهر آزاد اعلام گردید، الحاق آن به رایش اول در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ موجب آغاز جنگ جهانی دوم و در نهایت در سال ۱۹۴۵ به دولت لهستان بازگشت (ب.ع).

51. Le Haut Commissaire

دیوان تأیید کرده است که این قانون در روابط میان دولتها (بین الدولی) و جامعه ملل، ماهیتی بین‌المللی خواهد داشت.^{۵۲} همچنین شکایتهایی در دیوان درباره بی‌اعتنایی به مقررات معاهده و رسای مطرح شده است. این دعاوی منجر به صدور نظریه مشورتی ۴ فوریه ۱۹۲۳ درباره رفتار اتباع لهستان و نظریه ۴ دسامبر ۱۹۳۵ درباره مطابقت برخی تصویب نامه‌های دانتزیگ با معاهده و رسای شد.^{۵۳}



52. ROUSSEAU, t. 2, §225 – 227, P.429 - 430

53. RGDIP, 1935, P.437 - 480



پروفیسر شہباز گل شاہ
پرتال جامع علوم انسانی